

The Role of modern Average Class in Iran's Political Instability in the Pahlavi II Era

Sa'id Jahangiri¹, Abolqasem Taheri^{2*}, Alireza Azghandi³, Ahmad Sa'ie⁴

1. *Ph.D. Student, Department of Political Sciences, Iran affairs, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, IAU, Science and Research Branch, Tehran, Iran. saeedjahangiri61@yahoo.com*
2. *Full Prof., Department of Political Sciences, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, IAU, Science and Research Branch, Tehran, Iran. (Corresponding Author):a-taheri@srbiau.ac.ir*
3. *Associate Prof., Department of Political Sciences, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, IAU, Science and Research Branch, Tehran, Iran. a-azghandi@srbiau.ac.ir*
4. *Associate Prof., Department of Political Sciences, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, IAU, Science and Research Branch, Tehran, Iran. a-saei@srbiau.ac.ir*

Received: 13 May 2018; **Revised:** 27 May 2018; **Accepted:** 17 June 2018

Abstract

The Islamic Revolution of Iran can be regarded as one of the most important phenomena in the 20th century. It is a quite clear point to have modern average class play role in political and cultural partnerships of society when socio-political relations of modern societies are concerned. This class is center of cultural-political activities within urban society while modern average class is not involved in retaining situation and unlimited accumulation of wealth because of its borderline economic-social status and due to its occupational situations, it bears main burden of its revolutions, developments and reforms. The effort of Pahlavi regime for maintaining its modern patriarch political system that practically clashed with partnership of social classes and entry of most world nations in the field of development and reconstruction which induced collective feeling of modern average class in Iran made regime face specific obstacles; besides, it made government, in practice, to adopt a dual policy in confrontation with social classes and hold control of them. To this end, Reconstruction process which largely grew during Pahlavi II, disregard of modern average class in performance of Rastakhiz party in further alienation of this class of government and modern patriarch structure of power that opposed emergence and strengthening of modern average class, realizing revolutionary-Islamic doctrines, inability of regime to suppress protests and adoption of leadership role of Imam Khomeini (ra) by this class can be considered as the most fundamental factors of confrontation of the average class with Pahlavi regime and his effective role in formation process of the Islamic revolution.

Keywords: Modern Average Class, Pahlavi, Political Instability, The Islamic Revolution.

نقش طبقه متوسط جدید در بی‌ثباتی سیاسی ایران در عصر پهلوی دوم

سعید جهانگیری^۱، ابوالقاسم طاهری^{۲*}، علیرضا ازغندی^۳، احمد ساعی^۴

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. saeedjahangiri61@yahoo.com
۲. استاد، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) a-taheri@srbiau.ac.ir
۳. استاد، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. a-azghandi@srbiau.ac.ir
۴. دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. a-saei@srbiau.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۳؛ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۷/۰۳/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۲۷

چکیده

انقلاب اسلامی ایران را می‌توان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های قرن بیستم دانست. در روابط سیاسی-اجتماعی جوامع مدرن، نقش‌پذیری طبقه متوسط جدید در مشارکت‌های سیاسی، فرهنگی جامعه نکته‌ای غیر قابل کتمان است. این طبقه، کانون فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی در درون جامعه شهری جدید است، در حالی که طبقه متوسط جدید به لحاظ جایگاه اجتماعی و اقتصادی بینابینی خود گرفتار حفظ موقعیت و تراکم و انباشت نامحدود ثروت نیست و به دلیل موقعیت‌های شغلی خود بار اصلی انقلاب‌ها، تحولات و اصلاحات آن را بر دوش دارد. تلاش رژیم پهلوی برای حفظ نظام سیاسی پادشاهی نوین خود که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی منافات داشت و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه توسعه و نوسازی که موجب برانگیختن احساس جمعی طبقه متوسط جدید در ایران شد، رژیم را با معضلات خاصی مواجه کرد و عملاً حکومت را واداشت تا در برخورد با طبقات اجتماعی سیاست دوگانه‌ای اتخاذ کرده و به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام کند. در همین راستا، روند نوسازی که در دوران پهلوی دوم تشدید شد، بی‌توجهی به طبقه متوسط جدید در روند عملکرد حزب رستاخیز در بیگانه‌سازی بیشتر این طبقه از حکومت و ساختار پادشاهی نوین قدرت که با ظهور و قدرت‌یابی طبقه متوسط جدید مخالف است، بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی-انقلابی، ناتوانی رژیم در سرکوب اعتراضات و پذیرش نقش رهبری امام خمینی (ره) در این طبقه را می‌توان از اصلی‌ترین عوامل تقابل طبقه متوسط با رژیم پهلوی و تأثیرگذاری ایشان در روند شکل‌گیری انقلاب اسلامی دانست.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، بی‌ثباتی سیاسی، پهلوی، طبقه متوسط جدید.

مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در داخل و خارج از کشور، ناظران را با پدیده‌ای تازه در صحنه سیاسی جهان روبه‌رو کرد. این پدیده بنا بر ماهیت، اهداف و سرشت خود در هیچ‌یک از معیارهای سیاسی جهان نمی‌گنجد. از این رو، شناخت عمیق و همه‌جانبه از ابعاد، وجوه، ایدئولوژی، بازتاب، دستاوردهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و شیوه‌های مبارزاتی در آن، همواره مورد توجه و اعتنا بوده است.

این توجه و اعتنا بیان‌کننده آن است که انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از مؤثرترین پدیده‌های دهه‌های پایانی قرن بیستم، آثار و بازتاب‌های گسترده‌ای در ایران، منطقه و جهان داشته و از ابعاد گوناگون مورد توجه و مطالعه صاحب‌نظران، سیاستمداران و نظریه‌پردازان ایرانی و غیرایرانی واقع شده است.

در حالی که در روابط سیاسی- اجتماعی جوامع مدرن، طبقه متوسط جدید در مشارکت‌های سیاسی و فرهنگی جامعه نقش بسیاری دارد. این طبقه که تحت تأثیر بسیاری از تحولات حاکم بر دنیای مدرنیسم قرار دارد، کانون فعالیت‌های بسیاری درون جامعه شهری جدید است. در قرائت‌های جدید مطالعات اجتماعی نظر بر آن است که بار اصلی انقلاب‌ها، تحولات و اصلاحات سیاسی و اجتماعی و توسعه به معنای اقتصادی و سیاسی بر دوش این طبقه قرار دارد. زیرا به لحاظ جایگاه اجتماعی و اقتصادی بینایی خود گرفتار حفظ موقعیت و تراکم و انباشت نامحدود ثروت نیست، و مجال و فرصت بیشتری برای پرداختن به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه دارد.

در واقع، می‌توان اذعان کرد برای حفظ ثبات اجتماعی، انجام‌دادن اصلاحات سیاسی، اجتماعی و حفظ نظام سیاسی کشور باید نقش طبقه متوسط جدید در دوره‌های معاصر تاریخ سیاسی ایران به دقت ارزیابی شود. به ویژه در دوران پهلوی که دوره نوزایی و رشد ناموزون طبقه متوسط جدید در ایران محسوب می‌شود. در جامعه‌شناسی سیاسی طبقات جدید ایران، حضور طبقه متوسط جدید و تبیین دقیق جایگاه آن در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی از اولویت‌های بالایی برخوردار است (مقصودی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۳۱۵).

چارچوب نظری

مفهوم طبقه

افراد جوامع انسانی از لحاظ حرفه، احراز حیثیت، نفوذ، قدرت و مشخصات فرهنگی از یکدیگر متمایز است و از این رو، در سازمان‌ها و فعالیت‌های گروهی کارکردهای گوناگونی را به ظهور می‌رسانند. بروز این کارکردها، موقعیت اجتماعی افراد را تعیین می‌کند و بر اساس تمایز نقش‌ها و کارکردهای اجتماعی، تفکیک اجتماعی صورت می‌پذیرد. قشربندی اجتماعی نوع ویژه‌ای از تفکیک اجتماعی به شمار رفته است که در آن سلسله‌مراتب منظم موقعیت‌های اجتماعی اهمیت دارد.

در حقیقت، طبقه یکی از انواع قشربندی‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد. تا قرن نوزدهم اصطلاح «رسته» به جای «طبقه» به کار می‌رفت. طبقه از قرن نوزدهم و برای اولین بار توسط آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل به کار برده شد. اصطلاح طبقه با ظهور کارل مارکس معنای ویژه‌ای یافت و به یکی از مفاهیم بنیادی در علوم اجتماعی معاصر تبدیل شد (مقصودی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۳۱۵).

الگوی رایج در بررسی طبقه سیاسی متوسط جدید در ایران عصر پهلوی دوم

در جامعه‌شناسی سیاسی ایران مطالعه نیروهای اجتماعی مطابق با الگوی مارکسیستی اکونومیستی کارساز نیست و نمی‌توان آن را بر پایه خاستگاه اقتصادی تعریف و تبیین کرد. اعضای این طبقه منزلت و موقعیت‌های اجتماعی متعددی دارند که صرفاً بر شرایط اقتصادی آن‌ها دلالت ندارد، بلکه موقعیت اجتماعی، شغلی، فرهنگی و اداری در کنار موقعیت اقتصادی وجه مشخصه طبقه متوسط جدید است.

آبراهامیان در مقدمه کتاب جامعه‌شناسی سیاسی در ایران دو نوع نیروی اجتماعی را معرفی می‌کند. گروه‌های قومی و طبقات اجتماعی. وی گروه‌های اجتماعی را بر اساس موقعیت‌های اقتصادی، فرهنگی و منزلت‌های اجتماعی که متأثر از ارتباطات مشترک با ابزار تولید و خاستگاه فرهنگی و پیوند زبانی و مذهبی است، به‌طور منسجم تقسیم‌بندی می‌کند.

فرایند شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در ایران عصر پهلوی

عده‌ای بر این عقیده‌اند که طبقه متوسط جدید از زمان رضاشاه شکل گرفت و از برجسته‌ترین تحولات این دوران به شمار می‌رود. در این زمان تعداد شاغلان ادارات دولتی جدید به ویژه سازمان‌های ارتش روبه‌رشد گذاشت و طبقه‌های جدیدی از افسران ارتش، پزشکان، وکلا، معلمان، مهندسان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان و صاحبان جدید سرمایه به وجود آمد. آموزش‌ها و ارزش‌های تازه اروپایی بر رشد طبقه متوسط جدید در این دوران تأثیر بسزایی داشت و گروه تحصیل‌کرده اداری نسبت به گروه‌های سنتی آشنایی بیشتری با تمدن غرب پیدا کرد. در راستای چنین شرایط اجتماعی، رضاشاه در حمایت از شکل‌گیری طبقه متوسط جدید اقدام به تقویت سرمایه‌داری متمرکز و تضعیف طبقه متوسط سنتی کرد. اعضای این طبقه کارگزاران اصلی «دولت‌سازی» و نوسازی دوره پهلوی بودند. با وجود این، فقدان مشارکت سیاسی، به ویژه در دو دهه آخر سلسله پهلوی، باعث دل‌سردی، نارضایتی و در نهایت، مخالفت فعال علیه رژیم در میان شماری از اعضای این طبقه شد. در تهران سال ۱۳۰۷ حدود ۲۴۰۰۰۰ کارمند وجود داشت که نیمی از آنان از پایگاه طبقه متوسط برخوردار بودند. در حال ۱۳۳۵ حدود ۲۴۰۰۰۰ کارمند دفتری، فنی و اداری وجود داشت که در سال ۱۳۵۵ به حدود یک میلیون نفر رسید.

طبقه متوسط جدید در زمان سلطنت پهلوی موقعیت خوبی بود. در دوران رضاشاه این طبقه پیوند خود را با فرهنگ سنتی حفظ کرده بود، اما پس از آن دوران، به تدریج در مسیر غرب‌گرایی گام نهاد و تا حد زیادی از فرهنگ عامه به ویژه ارزش‌های اسلامی جدا شد. تعدادی از اعضای این طبقه منافع مادی و تمایلات خود را با برنامه نوسازی رژیم سازگار می‌دیدند و این امر وجه اشتراک رژیم با این طبقه بود (مقصودی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۳۱۹).

البته از آثار طبقه متوسط جدید و حزب توده در این دوران نیز نباید غفلت ورزید. حزب توده که در سال ۱۳۲۰ ه.ش با توسل کلی به همه مردم صرف نظر از طبقه، به منظور اتحاد در جنبشی عمومی ضد دیکتاتوری رضاشاه آغاز شد، در عرض سه سال به تدریج رویکرد خود را محدود کرد؛ به طوری که در سال ۱۳۳۲ خود را «پیشگام پرولتاریا و دهقانان بی‌زمین» عنوان می‌کرد. البته تصویر حزب توده از خود کاملاً با واقعیت سازگار نبود؛ زیرا هرچند مزدبگیران کمک کردند که

در سراسر سیزده سال بین ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ جنبش پایگاه توده‌ای وسیعی بیابد، با این حال، طبقه متوسط جدید بود که بخش بزرگی از رده‌های بالایی، میانی و پایینی حزب را تشکیل می‌داد. طبقه متوسط جدید همچنین بخش مهمی از اعضای عادی و هواداران حزب را شامل می‌شد.

در بین طبقه متوسط حقوق‌بگیر وسعت موفقیت حزب توده آشکار بود، اما دلایل این توفیق معلوم نبود. برای درک این مسئله باید نیروهای اقتصادی، اجتماعی و عقیدتی را که روشنفکران را به سوی حزب توده راندند، بررسی کنیم.

مسئله اساسی اقتصادی پیش‌روی طبقه متوسط حقوق‌بگیر، تورم تصاعدی بود. هزینه زندگی در مراکز شهری در واپسین سال‌های سلطنت رضاشاه از شاخص ۱۰۰ در سال‌های ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ به ۱۶۲ در سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ افزایش یافته، در زمان جنگ به سرعت به نرخ همواره بالای ۱/۰۳ در ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ رسیده، پس از جنگ کمی تنزل کرده و به ۸۳۲ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ کاهش یافته، و در زمان بحران نفت دوباره به سرعت به اوج تازه ۱۰۴۷ در اواخر سال ۱۳۳۲ رسیده بود. به این ترتیب، روشنفکران باید حقوق‌شان را ده‌برابر بیشتر می‌کردند تا سطح زندگی سال ۱۳۱۵ خود را حفظ کرده باشند. اگرچه کارمندان یقه سفید در شرکت‌های خصوصی پردرآمد افزایش حقوق چشمگیری داشتند، اما کارمندان دولت مجبور بودند برای گذراندن زندگی همواره مبارزه کنند. در این مبارزه، حزب توده با ایجاد زنجیره‌ای موثر از اتحادیه‌های کارمندی و کمک کارساز به آنان برای برخورداری از افزایش حقوق، نقشی حیاتی ایفا می‌کرد.

اگر طبقه متوسط جدید نقش مهمی در حزب توده ایفا کرد، نقش حزب توده در طبقه متوسط جدید نیز اهمیتی کمتر از آن نداشت. این حزب، روشنفکران و کارگران یقه سفید را در دستگاه حزبی گرد هم آورد. روزنامه‌ها، مجلات و نشریاتش را متوجه روشنفکران کرد. انجمن‌های حرفه‌ای پدید آورد و در سال ۱۳۲۵ بیست و چهار اتحادیه کارمندی را به شورای متحده که از سوی «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری» به عنوان «تنها سازمان کارگری اصیل در ایران» شناخته می‌شد، پیوند داد. از این گذشته، شورای متحده طی نه‌ماه نخست سال ۱۳۲۵ بالغ بر ۱۶۰ اعتصاب موفق برای افزایش دستمزد ترتیب داد (آبراهامیان، ۱۳۸۷، ص ۹۵).

نقش دولت در شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی از این حیث مهم است که طبقه

متوسط قشر تأثیرگذار بر سیاست‌های نظام بوده و همواره در تحولات سیاسی- اجتماعی ایران نقش اساسی داشته است و طبق آمار موجود تعداد افراد فعال این طبقه تا یک سال قبل از انقلاب حدود ۱/۸ میلیون نفر و ۲۰/۶ درصد کل نیروی کار است. شرایط ساختاری پدرشاهی نوین رژیم محمد رضاشاه باعث می‌شد تا از سازماندهی و مشارکت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در فعالیت‌های سیاسی جلوگیری به عمل آید و طبقات اجتماعی به گونه‌ای خودجوش و تحت تأثیر شرایط اجتماعی تکامل یابند.

در دوران محمدرضاشاه دو عامل عمده روند شکل‌گیری طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود داشت. نخست تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی تنافی داشت و دوم شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه توسعه و نوسازی که موجب برانگیختن احساس جمعی طبقه متوسط جدید در ایران شد. این شرایط دوگانه سیاسی- اجتماعی در فرایند طبقه‌سازی، رژیم را با معضلات خاصی مواجه کرد و عملاً حکومت را واداشت تا در برخورد با طبقات اجتماعی سیلست دوگانه‌ای اتخاذ کرده و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام کند. مسئله این است که درباره طبقه متوسط جدید سیاست‌های نوسازی دولت از سویی سبب رشد این طبقه شد و از سوی دیگر، سبب تضعیف برخی طبقات و گروه‌های اجتماعی از جمله طبقه متوسط سنتی و بازار شد.

دولت پهلوی پس از کودتای ۱۳۳۲ درصد کنترل سیاسی شدید طبقه متوسط جدید برآمد، زیرا به‌خودی‌خود از حمایت این طبقه بهره‌مند نبود و در همین راستا، فعالیت سیاسی اکثر روشنفکران ممنوع شد. استبداد داخلی و نفوذ بیگانه در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی روند روبه‌رشد طبقات اجتماعی را ناموزون کرد. در واقع، رشد عمومی تجارت و گسترش دیوان‌سالاری باعث شد که طبقه متوسط جدید از معلمان، روزنامه‌نگاران، دیوان‌سالاران و دیگر پیشه‌مندان که از میان طبقه متوسط سنتی موجود بودند، شکل بگیرد.

در زمینه کیفیت مشارکت اعضای طبقه متوسط جدید در ساخت قدرت سیاسی می‌توان آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد. بخش اعظم این طبقه را کارکنان دولت و حقوق‌بگیران تشکیل می‌دادند که همراه با کارکنان بخش خصوصی، محور اساسی طبقه متوسط جدید به شمار می‌رفتند. آن‌ها

خواستار دگرگونی‌های سیاسی- اجتماعی بودند. بخش دیگر که در اقلیت بودند شامل اقلیتی از افراد می‌شد که منابع مختلفی از درآمد را در اختیار داشتند و موقعیت‌های مهمی در سازمان‌ها و دستگاه‌های اداری کشور اشغال می‌کردند و با شبکه نخبگان سیاسی مناسبات چندجانبه داشتند.

دیدگاه‌هایی پیرامون طبقه متوسط جدید و نقش‌های سیاسی- اجتماعی آن در دوران پهلوی

احمد اشرف وجود طبقه متوسط جدید را در ایران مسلم دانسته‌اند و آن را متأثر از نفوذ غرب و گسترش سریع آموزش و پرورش و رشد فزاینده بوروکراسی می‌داند. از نظر او طبقه متوسط جدید از نسل نوین خانواده‌های سنتی، حرفه‌مندانی که از خانواده‌های طبقه‌های پایین هستند و به طور عمده، در پایین‌ترین رده‌های طبقه متوسط قرار داشته‌اند و در مشاغلی مانند معلمی مدارس ابتدایی و متوسطه، و تکنیسینی خدمت می‌کردند. وی رشد طبقه متوسط جدید را در دوران پهلوی ناشی از گسترش دیوان سالاری، تقاضای روزافزون برای تکنیسین و مدیر در سطوح گوناگون بخش‌های عمومی و خصوصی، و گسترش سریع آموزش به سبک غرب می‌داند.

جلال آل احمد طبقه متوسط جدید در ایران را شامل روشنفکران می‌داند، و معتقد است اغلب روشنفکران خواسته یا ناخواسته در خدمت رژیم پهلوی بوده‌اند. البته او برای روشنفکران مفهوم حداقل و حداکثر قائل است. حداقل کار فکری می‌کنند و حداکثر کسانی هستند که کمر به خدمت افراد محروم بسته و به مسئولیت زمانه آگاه هستند.

جیمز بیل مطالعات خود در این زمینه را در کتاب *سیاست‌های ایران، گروه‌ها، طبقات و نوگرایی مطرح کرد*. وی به منشأ و توسعه تاریخی طبقه متوسط جدید در ایران و خصوصیات اعضای این طبقه پرداخته و در تعریف طبقه متوسط جدید در ایران و خصوصیات اعضای این طبقه مفهوم اینتلجنسیا، بوروکرات و حرفه‌ای را به کار برده است. از نظر بیل، طبقه متوسط جدید مرکب از افرادی است که قدرتشان به موقعیت شغلی متکی است و در جریان تحصیلات جدید مهارت‌هایی کسب کرده و به کار می‌برند.

چگونگی شکل‌گیری چالش دولت و طبقه متوسط جدید در دوران پهلوی دوم

در دوران محمدرضا شاه گرایش به نوسازی تحت تأثیر روند روبه‌رشد صنعتی شدن و مدرنیزاسیون

در غرب و توسعه ارتباطات به صورت یک نیاز جهانی درآمده بود. روند نوسازی ضرورت توجه به کادرسازی برای تقویت صنایع روبه‌رشد و اداره نظام اداری کشور را تشدید کرد. این امر سبب شد نظام آموزشی کشور برای تأمین نیروهای متخصص دگرگونی‌های بنیادی کند و نظام آموزش و آموزش عالی به سبک جدید گسترش یابد. ظهور طبقه متوسط جدید، متخصص و قدرتمند یکی از ملزومات عمده نوسازی به حساب می‌آمد.

از طریق گسترش آموزش نوین و تسریع آموزش به سبک غربی، بخش قابل ملاحظه‌ای از بوروکرات‌های تحصیل‌کرده، حرفه‌مندان، اقتصاددانان، هنرمندان و نویسندگان تربیت شدند. در ابتدای سال‌های ۱۳۲۰ طبقه متوسط جدید که متأثر از گسترش آموزش نوین بود، امکان رشد یافت. این طبقه به ویژه روشنفکران با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران فرصت‌های مناسبی برای مشارکت به دست آوردند، به طوری که بعد از سقوط رضاشاه اتحادیه‌های کارگری شکل گرفت.

بنابراین، زمینه شکل‌گیری چالش بین دولت و طبقه متوسط جدید را می‌توان ناشی از تناقضات آشکار مدرنیسم با ساخت حکومت و نیز آموزش و تربیت طبقه متوسط جدید به سبک غربی دانست. پدیده مدرنیسم و ملزومات آن یک عامل محرکه قوی در ایجاد تنش بین دولت و طبقه متوسط جدید محسوب می‌شود. در واقع، سبک تجددخواهی پهلوی، فرصت‌های مادی جدیدی را در اختیار طبقه متوسط تحصیل کرده و غیر مذهبی قرار می‌داد، اما روشنفکران را از لحاظ سیاسی محدود می‌کرد. انجمن‌های مستقل شغلی و صنفی بعد از کودتای ۲۸ مرداد برچیده شدند و تنها انجمن‌های سازمان‌یافته به دست دولت، اجازه فعالیت یافتند.

طبقه متوسط جدید و نظریات مختلف پیرامون چیستی انقلاب

گرچه در رشته‌های مختلف علوم، اعم از اسلامی، تجربی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی و اقتصادی، از واژه انقلاب استفاده‌های گوناگون و برداشت‌های متفاوت شده است، ولی همگی به یک ریشه برمی‌گردند. بنابراین، در اینجا هم به معنای لغوی انقلاب و هم به معنای اصطلاحی آن اشاره می‌شود.

انقلاب در لغت معادل با معانی زیر بیان شده است: حالی به حالی شدن، دگرگون‌شدن،

برگشتن، تغییر و تحول و تغییر کامل و مشخص در چیزی است و در اصطلاح در طول تاریخ هر متفکری به فراخور برداشت خود از انقلاب، آن را به طوری تعریف کرده که در همه آن تعریف‌ها معنای لغوی آن ملحوظ شده است، بنابراین، از نظر فلسفی، انقلاب در عناصر به معنای تبدیل صورتی به صورت دیگر است.

از نظر ساموئل هانتینگتون، انقلاب حرکتی مردمی برای تغییر سریع و بنیانی در ارزش‌ها و باورهای مسلط نهادهای سیاسی، ساختارهای اجتماعی، رهبری، روش‌ها و فعالیت‌های حکومتی یک جامعه همراه با خشونت داخلی است.

در فلسفه سیاسی انقلاب با دو دید متفاوت نگریسته می‌شود. انقلاب به مفهوم سیاسی آن بیشتر به جانشینی ناگهانی و شدید گروهی که حکومت را در دست نداشته‌اند، به جای گروه دیگری که قبلاً قدرت سیاسی و اداره کشور را در اختیار خود داشته‌اند، گفته می‌شود. بدین ترتیب دست‌به‌دست شدن قدرت سیاسی به طور ناگهانی، نام انقلاب به خود می‌گیرد؛ ولی از آنجا که هر نوع دست‌به‌دست شدن قدرت حتی بر اساس یک توافق، انقلاب نامیده نمی‌شود، لازم دیده شده است که در تعریف یادشده چاشنی اعمال خشونت و زور گنجانیده شود و تعریفی به این مضمون بیان شود: «انقلاب دگرگونی بنیادی در همه زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، حقوقی و به ویژه سیاسی است، نسبت به آنچه پیش از انقلاب استوار و پابرجا بوده است؛ و این دگرگونی‌ها همیشه با سرنگونی نظام سیاسی حاکم پیش می‌آید و کم‌تر با آرامش همراه بوده و اغلب با کارهای خشونت‌آمیز و ویرانگی و خونریزی‌ها همگام می‌باشد».

چرایی نقش طبقه متوسط جدید در روند شکل‌گیری انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی را باید به مفهومی گسترده‌تر و برتر از آنچه در تعریف انقلاب گفته می‌شود، مطالعه کرد؛ زیرا در عین اینکه بسیاری از این تعریف‌ها منطبق بر انقلاب اسلامی است، ولی در این رابطه جامع و مانع نیستند.

چارچوب نظری و پیامدهای تجربی مطالعه اخیر را به این نکته رهنمون می‌کند که نیروهای اجتماعی دست‌اندرکار انقلاب، یکی از نمونه‌های ائتلاف شهری، مردمی و چندطبقه بوده‌اند.

روند تحولات اوایل دهه ۱۳۵۰، در ظاهر نشان‌دهنده سرکوب جریان‌های مبارز و مخالف رژیم و تثبیت نفوذ و سلطه آمریکا بود، در حالی که ارکان حکومت مستبد و فاسد در حال لرزش و شکاف بود. در سال ۱۳۵۵ با انتخاب کارتر و دگرگونی در سیاست خارجی ایالات متحده، فشار داخلی و خارجی بر رژیم محمدرضاشاه تشدید شد، به طوری که بسیاری از سیاست‌های رژیم پهلوی دستخوش تغییر شد.

بعد از کودتایی که علیه مصدق انجام گرفت، شاه بنا بر توصیه‌های دولت ایالت متحده، شرکت ملی نفت ایران را که بر اساس قانون ملی کردن صنعت نفت در سال ۱۳۳۰ تشکیل شده بود، لغو نکرد. این شرکت از سال ۱۳۳۶ قراردادهایی را برای اکتشاف نفت خارج از مناطق متعلق به کنسرسیوم نفت کشورهای غربی به شرکت‌های کوچک و مستقل آغاز کرد. اولین قرارداد از این دست با شرکت ایتالیایی بین‌المللی هیدروکربن^۱ منعقد شد. طبق این قرارداد ۷۵ درصد سود به شرکت ملی نفت ایران می‌رسید که در مقایسه با ۵۰ درصد سودی که توسط کنسرسیوم که از هشت شرکت نفتی معتبر آمریکایی، بریتانیایی، فرانسوی و آلمانی تشکیل می‌شد، پیشرفت شایان توجهی بود.

محمدرضاشاه در دهمین سالگرد انقلاب سفید در دی‌ماه ۱۳۵۲ اعلام کرد که شرکت ملی نفت ایران همه اختیارات و امتیازات کنسرسیوم نفتی کشورهای غربی را که در ایران مشغول به کار هستند، به دست خواهد گرفت. بدین‌سان، بعد از بیست و دو سال اجرای لایحه ملی کردن نفت که مجلس تحت فشار افکار عمومی آن را به تصویب رسانده بود، توسط پادشاهی انجام می‌شد که اکنون بیش از پیش به غرب نزدیک شده بود.

در جنگ اعراب و اسرائیل در مهر ۱۳۵۱، سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت، صدور نفت را به کشورهایی که به اسرائیل کمک می‌کردند، تحریم کرد و بدین ترتیب، زمینه لازم برای افزایش شدید قیمت نفت آماده شد. به این وسیله، شاه به طور جدی سطح برنامه پنجم (سال‌های

1. Ente Nazionale Idrocarburi

۱۳۵۶-۱۳۵۲) را ارتقا بخشید و بازار اقتصادی و نظامی را بسیار گرم کرد. رشد سالانه که در دوره سال‌های ۵۲-۱۳۴۲ بین ۴/۵ و ۱۵/۳ درصد در حال نوسان بود، به یکباره در سال ۱۳۵۳ به ۳۴ درصد و در سال ۱۳۵۴ به ۴۲ درصد افزایش یافت. تورم نیز رشد کرد و به میزان سالیانه ۳۰ تا ۳۵ درصد بالغ شد. در همین دوره، طبقه متوسط مدرن با جمعیتی بالغ بر ۶۵۰۰۰۰ نفر در مقایسه با نسل قبل خود به دو برابر افزایش یافته بودند. این طبقه شامل ۳۰۴۰۰۰ کارمند دولتی، ۲۰۸۰۰۰ معلم و ۶۱۰۰۰ متخصص و مدیران کارمند بود. آنان در مجموع، ۶/۵ درصد کل نیروی کار ۱۰ میلیون نفری را تشکیل می‌دادند.

این افزایش ناگهانی قیمت نفت، در حالی که فرصت بی‌سابقه‌ای برای هیئت حاکم بود، به دلیل فساد قدرت تبدیل به زمینه‌ای برای افزایش تهدید بر ضد رژیم شد. افزایش فاصله طبقاتی، تورم شدید، تشدید وابستگی به نفت و تضعیف کشاورزی، بخشی از آثار فساد ناشی از درآمدهای فوق‌العاده نفتی بود.

از اواسط دهه ۱۳۵۰ افسانه اقتدار و آسیب‌ناپذیری نظام، در فضای نوین بین‌المللی از جمله حقوق بشر کارتر و اعمال فشار برای تعدیل کنترل‌های پلیسی از سوی مجامع بین‌المللی مانند سازمان عفو بین‌الملل و کمیسیون حقوق بشر محو شد. به لحاظ داخلی نیز بروز بحران اقتصادی به شکل تورم، مطالبات روبه‌رشد طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی در استقرار فضای باز سیاسی و سهم‌شدن در قدرت سیاسی، نقش کارساز سیاسی، فرهنگی برخی جریان‌های فکری و روشنفکران مذهبی مانند دکتر علی شریعتی، در آگاهی نسل جوان، ترویج بازگشت به خویش‌نویس، بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی، انقلابی و دمیدن روح شورشی‌گری و بالاخره ناتوانی ارتش و نیروهای امنیتی در سرکوب مردم بیش از پیش بحران را در ساختار قدرت سیاسی آشکار کرد.

شاه در اواخر سال ۱۳۵۵، به اطمینان اقبال عمومی مردم از سیاست‌هایش در کشور، احساس امنیت می‌کرد. بنابراین، وی باید پیشنهادهایی را برای حکمرانی خویش، به ویژه اگر آن‌ها توسط واشنگتن منبع اصلی تسلیحات نظامی ایران برای افزایش بنیه نظامی که از سال ۱۳۵۱ آغاز شده

بود، دیکته می‌شدند، ارائه می‌کرد. انگیزه پذیرفتن نظرهای کارتر درباره اجرای حقوق بشر اکنون بیش از زمان‌های دیگری وجود داشت، زیرا بی‌توجهی به آن‌ها دریافت مجدد اسلحه از آمریکا را به خطر می‌انداخت. این‌ها همه عواملی بودند که شاه را به کمترکردن فشار بر دستگاه دولتی رهنمون می‌کرد.

برای کاهش موج مخالفت‌ها، شاه اجرای یک ژست نمایشی را لازم دید. وی نخست وزیر هویدا را در کاخ سلطنتی به کار گمارد و جمشید آموزگار یک تکنوکرات ۵۱ ساله را جایگزین وی کرد. آموزگار که رهبر شاخه «لیبرال پیشرو» حزب رستاخیز بود، خواهان درمان اقتصاد کشور برای پایین آوردن تورم و جبران کمبودها و کاهش فشار حکومت بر جامعه بود. آموزگار برای کاهش تورم و کسری بودجه سرسام‌آور، تسهیلات اعتباری را محدود کرد و بودجه برنامه پنجم را از طریق کم کردن یا حذف بسیاری از برنامه‌های صنعتی و پروژه‌های ساخت‌وساز کاهش داد. وی افزایش حقوق را محدود کرد و پرداخت پاداش‌های مرسوم را به کارمندان و کارگران لغو کرد. در نتیجه، تورم از ۳۰ درصد تا ۳۵ درصد در سال ۱۳۵۶، به ۷ درصد در سال بعد کاهش یافت. اما از سوی دیگر، رشد اقتصادی نیز از ۱۴ درصد در سال ۱۳۵۶، به ۲ درصد در نیمه اول سال ۱۳۵۷ کاهش یافت. بیان این نکته ضروری به نظر می‌رسد که برای کارگران و کارمندان، لغو پاداش سالیانه زمانی رخ داد که نظارت ساواک بر اتحادیه‌هایشان کاهش یافته بود.

پس از این فرایند و در پی جابه‌جایی نخست‌وزیران، عقب‌نشینی دولت‌های آموزگار، شریف امامی، ازهارى و بختيار در برابر خواست‌ها و استمرار و فراگیری تظاهرات، راهپیمایی‌ها و تحصن‌ها از نیمه دوم سال ۱۳۵۶ و برجسته‌شدن نقش امام خمینی (ره) در رهبری و هدایت جنبش و تحت‌الشعاع قرارگرفتن دیگر فعالین سیاسی در برابر قاطعیت و نفوذ کلام حضرت امام خمینی (ره)، اوضاع و احوال کشور را به موقعیت برگشت‌ناپذیر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی رهنمون شد.

بیان این نکته ضروری است، هرچند ممکن است در یک دوره طولانی، زمینه‌ها، علل و عوامل وقوع یک انقلاب شکل گرفته، انقلابی آغاز شد و از آن پس نیز رهبری آن انقلاب، آرمان انقلابی، شعارها و اهداف انقلاب کارکردهایی انجام دهند که در سرنوشت نهایی مسئله، اهمیت دارد، اما

جداکردن این دو مرحله از یکدیگر اشتباه است. برخی نظریه‌پردازان بی‌توجه به ارتباط منطقی و تنگاتنگ بین این دو مرحله، دچار خطای فاحش تحلیلی شده‌اند.

نکته درخور توجه اینکه انقلاب زمانی اتفاق می‌افتد که توده‌ها مسیر جریان‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی جامعه را با محتویات ذهنی، ارزش‌ها و باورهای خود در تعارض می‌یابند؛ ارزش‌ها و باورهایی که ممکن است در مسیر تاریخ یک کشور شکل گرفته باشد. از این رو، برای مشخص کردن عامل اصلی وقوع انقلاب، باید به اقدامات حکومت و نقش فرهنگ و ارزش‌های عمومی به منزله یکی از عوامل اصلی نیز توجه کرد. به هر حال، هر انقلابی تحلیل خاص خودش را می‌طلبد و انقلاب اسلامی نیز ویژگی‌های خاصی دارد که بسیاری از نظریه‌های متقدم قابلیت تبیین آن را ندارند و نمی‌توانند آن را توضیح دهند.

نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی ایران افزون بر اینکه تحولی بنیادی در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است، انقلابی دینی بر پایه تفکر شیعی است که آن را از سایر انقلاب‌ها جدا می‌کند. در واقع، به دلیل همین ویژگی این انقلاب است که بسیاری از نظریه‌پردازان موجود موفق به تحلیل درست این انقلاب نشده‌اند.

در واقع، انقلاب اسلامی در مقایسه با دیگر انقلاب‌های بزرگ جهان، از یک ویژگی بارز و برجسته برخوردار است که آن را از انقلاب‌های دیگر متمایز می‌کند و آن نقش دین و باورهای برخاسته از مذهب در رخداد آن است؛ پس واقعیت این است که تا جایگاه دین و نقش برانگیزاننده آن در توده‌های دارای باور دینی استوار، تبیین و تقویم نشود، جستار در انقلاب اسلامی ثمر بخش نخواهد بود.

رژیم پهلوی که از بطن جامعه ایران نجوشیده بود و نمایندگی اقشار و طبقه خاصی را بر عهده نداشت، به همین دلیل مشروعیت رژیم از بطن جامعه مدنی به دست نیامده بود و رژیم اساساً خود را از طبقات و اقشار اجتماعی بی‌نیاز می‌دید. سیاست‌های نوسازی که از دوران رضاشاه آغاز شده بود، به رشد طبقه متوسط منجر شد، از سوی حکومت محمدرضاشاه تشدید شد. ظهور طبقه

متوسط جدید، متخصص و قدرتمند یکی از ملزومات عمده نوسازی به حساب می‌آمد. اما در روند نوسازی بنا بر دلایلی طبقه متوسط جدید همواره در تقابل با رژیم قرار داشت که بی‌توجهی به طبقه متوسط جدید در روند نوسازی و رفع محدودیت از ساختار سیاسی، وجود خفقان سیاسی و تشکیل گروه‌های سیاسی مخفی و نیمه‌مخفی متشکل از طبقه متوسط جدید و عملکرد حزب رستاخیز ملت ایران در بیگانه سازی هرچه بیشتر طبقات متوسط جدید از حکومت و ساختار پادشاهی نوین قدرت که با ظهور و قدرت یابی طبقه متوسط جدید مخالف است، بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی- انقلابی، ناتوانی ارتش و نیروهای امنیتی در سرکوب اعتراضات و پذیرش نقش امام خمینی (ره) در رهبری این طبقه رامی‌توان از اصلی‌ترین علل تقابل طبقه متوسط جدید و نقش آفرینی موثر در روند شکل‌گیری انقلاب اسلامی دانست.

منابع و مأخذ

۱. اشرف، احمد (۱۳۵۹). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه*. تهران: انتشارات زمینه.
۲. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
۳. آل‌احمد، جلال (۱۳۴۱). *غرب زدگی*. تهران: انتشارات قلم.
۴. پزشکی، محمد، حسینی‌زاده، سید محمدعلی، حقیقت، سید صادق، فراتی، عبدالوهاب، و ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۱). *انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن*. قم: دفتر نشر معارف.
۵. دیلیپ، هیرو (۱۳۸۶). *ایران در حکومت روحانیون*. ترجمه محمدجواد یعقوبی دارابی، تهران: انتشارات باز.
۶. زارع، عباس (۱۳۷۹). *آخرین انقلاب قرن*. چاپ اول، قم: دفتر نشر معارف.
۷. طاهری، حبیب‌الله (۱۳۶۹). *انقلاب و ریشه‌ها*. چاپ اول، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۸. طلوعی، محمود (۱۳۷۰). *داستان انقلاب*. چاپ اول، تهران: نشر علم.
۹. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۲). *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*. چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات کتاب طوبی.
۱۰. عیوضی، محمدرحیم، و هراتی، محمدجواد (۱۳۹۱). *درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی*. قم: دفتر نشر معارف.
۱۱. فارسی، جلال‌الدین (۱۳۶۸). *فلسفه انقلاب اسلامی*. چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۲. فوران، جان (۱۳۹۲). *مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*. ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.

۱۳. مقصودی، مجتبی، عیوضی، محمدرحیم، امینی، علی‌اکبر و دیگران (۱۳۸۶). *تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۵۷-۱۳۲۰*. چاپ چهارم، تهران: انتشارات روزنه.
۱۴. ملکوتیان، مصطفی (۱۳۹۳). *زمینه‌ها، عوامل و بازتاب جهانی انقلاب اسلامی ایران رهیافت فرهنگی*. چاپ چهارم، قم: دفتر نشر معارف با همکاری سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. منصوری، جواد (۱۳۹۲). *آشنایی با انقلاب اسلامی*. چاپ نهم، قم: دفتر نشر معارف.
۱۶. نصری، محسن (۱۳۹۱). *ایران؛ دیروز، امروز، فردا*. چاپ ششم، قم: دفتر نشر معارف.